

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

در بحث نیمه یک مقداری از بحث خارج شدیم به خاطر محمد بن قیس.

البته این چند روزی که راجع به ایشان صحبت شد، این در حقیقت بررسی دو محور بود؛ یکی محور فهرست و یکی هم محور رجال.

ماند محور روایات که دیگر جای دیگر خاص خودش را دارد.

و من باز تأکید می‌کنم این چیزی را که راجع به محمد بن قیس انصاری یا انصاری در کتاب شیخ و رجال برقی آمده، یک مقداری ابهام

دارد؛ یعنی هنوز آنجا یک ابهام‌هایی وجود دارد که باید بررسی بیشتری بشود. و راجع به فهرست هم عرض کردیم این که نجاشی راجع به

محمد بن قیس اسدی نوشته له کتاب فی قضایا امیر المومنین (ع) دو احتمال اساسی داریم. یکی اینکه اصلش این باشد، له کتاب فی

قضایا امیر المومنین (ع). این که مثلاً ایشان. بله یکی اینکه له روایات که قضایا. روایات فی قضایا این طوری باشد. این دو احتمال.

البته هر دو احتمال هم به احترام مرحوم نجاشی قدس الله نفسه. و الا عرض کردیم کل مطلبی که نجاشی در اینجا آورده راجع به محمد

بن قیس اسدی ظاهراً از کتاب ابن عقده گرفته است ظاهراً. و اصل این مطلب روشن نیست. حالا ۴۲: ۱ اصل مطلب ابن عقده روشن

نیست. شواهد موجود بین اهل سنت هیچ نشان نمی‌دهد که محمد بن قیس الاسدی که در طبقه هفتم است به تعبیر خودشان، ایشان این

مطالبی که ایشان گفتند درست است.

بله، یک محمد بن قیس المدنی است، آن قاص عمر بن عبد العزیز است. آن طبقه ششم است. طبقه‌اش هم قبل از این است. احتمالاً

مرحوم نجاشی حالا مراجعه نفرمودند چه شده، این عبارتی را که از ابن عقده نقل می‌کنند، به آن محمد بن قیس مدنی که قاص عمر بن

عبد العزیز است شباهت دارد. این یکی.

و ثانیاً باز در آن هم اشتباه شده. دو تا محمد بن قیس مدنی داریم. یکی قاص است و یکی قاص نیست. ایشان باز غیر قاص را با قاص

اشتباه کرده. بعد این کلامی که ایشان در ذیل محمد بن قیس اسدی آوردند، خیلی مختل است. و لذا این که من می‌گویم دو احتمال در

خواندن عبارت، علی تقدیر اینکه احترام بکنیم نجاشی را بگوییم این مطلب درست است. والا آن مطلب کلاً فی اصله باطل است.

.....
علی ای حال در باطل که نمی شود احتمالات داد. این را به لحاظ خلاصه بحثی که بود و در بحث روایات هم وارد نشدیم؛ چون خیلی طول و تفصیل دارد. یک قسمت بحث هنوز ابهام دارد و آن محمد بن قیس انصاری تا اینجا که ما دیدیم سنی ها در همین کتاب تهذیب الکمال متعرض نشدند. جای دیگر چرا متعرض شدند. ما هم داریم، تعرض نسبت به او را در همین رجال. اما اینکه آیا تا چه مقدار این شخص در روایات ما تأثیرگذار است خالی از ابهام نیست. نمی توانیم خیلی فعلا جزم پیدا بکنیم.

این راجع به این قسمت بحث.

بعد مرحوم آقای خویی یعنی مرحوم شیخ در اینجا در باب نیمه، یک عبارتی را به قول خودشان در باب نیمه آوردند. عرض کردیم در این حاشیه ای که نوشته شده ارجاع به مهجة البيضاء داده شده. راست است، لکن اصل مطلب در کتاب احیاء العلوم غزالی است. اصل مطلب مال غزالی است. و حق هم با غزالی است. ایشان گفته نیمه عام است. این طور نیست که در خصوص مثلا کلام باشد. ممکن است کلام باشد، ممکن است امروزی چه می گویند، اس ام اس مثلا اس ام اس به همدیگر بدهند، فرق نمی کند. غرض نیمه این طور نیست که حتما به لفظ باشد. به کتابت ممکن است باشد، به اشاره ممکن باشد. هر چیزی که جنبه حکایت دارد، ممکن است که باطل باشد، ممکن است که حق باشد، ممکن است دروغ باشد، ممکن است راست باشد.

یک بحثی مرحوم شیخ آوردند. و حق همین طور است. این طور نیست که اگر بخواهد نیمه باشد، حتما باید غیبت هم باشد، یا نیمه باشد دروغ هم باشد. نه ممکن است نیمه باشد ایجاد فساد بین افراد بکند، و راست هم باشد نه اینکه دروغ. واقعا هم گفته، این آقای کلمه ای گفته می رود برای آن آقا نقل می کند. آن آقا هم یک کلمه ای گفته، خب ایجاد فتنه می کند. واقعا هم راست است.

پس نیمه این طور نیست که حتما کذب باشد یا نیمه حتما غیبت باشد. ممکن است غیبت هم باشد، نیمه هم باشد، کذب هم باشد، نیمه هم باشد. و طبعا عذابش به حسب خودش تغییر می کند. این هم راجع به خلاصه بحث.

و اینکه مرحوم شیخ نیمه را در مکاسب آورده، انصافا کار خوبی کرده؛ چون واقعا عده ای از راه نیمه و این کارهای راست و دروغ برای هم نقل کردن، زندگی مالی دارند. علی ای حال این مطلبی هم که ایشان فرمودند درست است و اجمالا حرف بدی نیست.

در مسئله به نظر ۲۴ حالا شماره هایش یادم رفته. یا ۲۴ است یا ۲۵ است. متعرض حرف نون، النوح بالباطل؛ چون این در عده ای از عبارات فقهاء آمده، لذا مرحوم شیخ هم عنوانی برایش قرار داده است.

نوح به باطل؛ نوحه گری بکند، مثل به اصطلاح ما که می گویند مثلا روضه خونی، مثلا یک حالتی است یک جنازه میت بیاید سر قبرش، شروع بکند مثلا نوحه گری حالا سینه باشد توش نباشد، نوحه گری انجام بدهد. عرض کنم که این هست و انصافش این هم یکی انشاء الله حالا عرض می کنیم یکی از کارهایی بوده که قبل از اسلام هم رایج بوده. چیزی نیست، در خیلی از جوامع هم هست. و این که افرادی اصلا اینها شغلشان قرار می دادند. کارشان همین است که برود آنجا برای میتی، ...

مرحوم شیخ قدس الله نفسه خیلی مختصر راجع به نوحه بالباطل آوردند و اشاره ای هم کردند که بعضی از روایاتش مطلق است. بعضی از روایاتش هم مقید به باطل است.

بله روایتی که داریم مطلقات داریم، مقیدات هم داریم که حالا عرض می کنم. خیلی مختصر مرحوم شیخ آوردند. آقای خویی نسبتا باز کمی بیشتر تفصیل دادند حدود دو صفحه ای راجع به نوح بالباطل متعرض شدند.

مرحوم آقای خویی در اولش، این که اقوال اصحاب سه تا است. قول به حرمت نوح مطلقا؛ قول به کراهت مطلقا؛ تفصیل بین اینکه باطل باشد یا نباشد. باز اینها هم که گفتند غیر باطل جایز است، باز تفصیل. اذا جواز نوح بالحق من غیر کراهة بعضهم ذهب الی جواز ذلک علی کراهة؛ و ذهب بعضهم الی ان النوح بالحق اذا شرط فیه اجره کان مکروها و الا فلا. غرض اینکه ایشان رضوان الله تعالی علیه متعرض روایات شدند. و التحقيق ان الاخبار الواردة فی مسئله النیاحه؛ این اخبار را در ابواب ما یکتسب اگر آقایان وسائل خدمتشان باشد، در باب ۱۷ از ابواب ما یکتسب، روایت را آورده که نظر مبارک ایشان هم آنجاست. نظر مرحوم آقای خویی در روایات یکی به وسائل است، یکی هم به مستدرک است. در آن زمان به این دو تا بوده است.

بعد از اینکه ایشان روایات را نقل می کنند که آقایان بخوانند، بعد یک نوع جمعی انجام می دهند که به اصطلاح اصطلاحی می گویند که انقلاب نسبت. که مثلا این طوری مثلا و بتقریب الاخر قوله علیه السلام لا بأس بکسب النائحہ اذا قالت صدقه؛ و فیه معنا یدل بالالتزام علی جواز نفس انه فی الحق و فیقید به اطلاق الروایه؛ چون روایت مانع هم که دارد، پس این اذا قالت صدقه؛ و بعد تقییدها، تقیید پیدا بکند به آن. تنقلب نسبتها الی الروایات دال باطلاقها علی الجواز، آن وقت اینجا این روایتی هم جواز داریم، روایت جواز را هم به این تقیید می زنیم. می شود عام و خاص.

فتكون مخصصة لا فيكون نوح بالباطل حراما؛ یک بحث اصولی نسبتا حالا به یک معنایی بعضی هایشان سنگین آوردند، بعضی سبک. گاهی ما سه چهار طائفه روایت داریم، سه طائفه معذرت می خواهم روایت داریم. مثلا نسبت بین مثلا یک طایفه با دو طایفه دیگر عموم و خصوص مطلق است. من وجه مثلا که تعارض مستقر

آن وقت یک طایفه را به یکی تقیید می زنند. بعد از تقیید این دو تا را که جمع می کنند با آن روایت سومی نسبتشان عموم و خصوص مطلق می شود. اول عموم و خصوص من وجه بود. بعد از اینکه به یک طائفه تخصیص زدند می شود عموم و خصوص مطلق. آن وقت به آن تخصیص می زنند. این را اصطلاحا می گویند انقلاب نسبت. یعنی اول نسبت عموم و خصوص من وجه بود، بعد عموم و خصوص مطلق شده.

مثال هایی هم دارند مرحوم نائینی در باب عاریه و غیر عاریه و در باب التفات در حال نماز. دیگر اگر بخواهیم وارد این بحث بشویم خیلی طول می کشد. غرض به هر حال ما انقلاب نسبت را قبول نکردیم. خلاصه مطلب. حالا آقای خوبی اینجا اشاره ای فرمودند.

بله، بعد و قد يقال لانها حينئذ معارضة ما دل على حرمة الكذب؛

س: اینکه اول بین کدام سنجیده بشود تا انقلاب نسبت

ج: بله درست. اصلا چنین چیزی نداریم. مثال هایی است که خودشان درست کردند.

و حرمة الغناء و حرمة اسماع المرأة صوتها للجانِب و حرمة النوح في آلات اللهو و المعارضة بينها بنحو، و لكنها بنحو عموم من وجه. ولكنها دفع جزافي فان هذه الروايات يدل على جواز النوح بعنوانه الاولى مع قطع نظر بعنوان اسماع صوت اجنبى و فلان...

ایشان البته توضیح واضح ندادند. ای کاش گاهی اوقات اصلا این عنوان بحث خیلی خوب است. اصولا در باب نیاچه دو بحث است. گاهی به همدیگر خلط می شود. یک بحث به لحاظ تکلیفی است که این کار اصلا جایز است یا نه. یک بحث به لحاظ اخذ اجرت است. اصلا طبیعتا دو بحث است. نباید اشتباه بشود. البته این هست. خوب دقت کنید. من سابقا کرارا عرض کردم نکته فنی این است که گاهی اوقات در این مسائلی که جهات مختلف دارد، یک جهتش در روایت آمده. مثلا در حدیث رسول الله (ص) یا در کتاب عزیزه آمده، اما جهات دیگرش نیامده. اینجا هم از راه ملازمه و این راهها استفاد کردند.

من عرض کردم کرارا و مرارا اصلا فقه در دنیای اسلام بر این اساس درست شده. بر این اساس که مثلا آمد که فرض کنید غنا حرام است. آن وقت این سوال پیش آمد، حالا می شود پول به ازائش گرفت یا نه؟ آن وقت مشکل کجا بود؟ مشکل اینجا بود در بین اهل سنت، من این تاریخ را خدمتان عرض بکنم. در میان اهل گاهی مثلا یک حرام را پیغمبر (ص) می فرمود ثمنش سحت است، حرام است. آن وقت اینها چه کار می کردند؟ می گفتند چون در مورد یک حرام فرمود پولش حرام است، پس ما قیاسا می گوئیم در کل حرام ها پولش حرام است. یعنی یک ضمیمه قیاس می شد. نمی دانم روشن شد مطلب؟

مثلا الان اهل سنت می گویند مثلا فرض کنید دو تا از نجس را پیغمبر (ص) فرمود بیعش درست نیست. ما می گوئیم کل نجس لا یجوز، قیاسا. قیاسا لا یجوز. در روایات ما هم همان دو تا آمده فرض کنید. قیاس هم که اصحاب قائل نبودند. من می خواهم کیفیت تلقی... آن وقت اصحاب قمی ما نمی آمدند بگویند لا یجوز بیع النجس. می گفتند چون در روایت نیامده. آن روایتی هم که آمده محدود است. از آن خارج نمی شویم؛ چون اگر خارج بشویم قیاس می شود. اصحاب بغدادی ما بعضی هایشان خارج می شدند. اینها خیال می کردند این قیاس است.

الان ما در کلمات اصحاب بغدادی مثل مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی، هردو شان دارند در مقنعه و در نهاییه، لا یجوز بیع النجس. این لا یجوز بیع النجس اگر در آن زمان بودیم، سنی ها خیال می کردند اینها به قیاس گفتند. چون می دانستند روایت در دو تاست. و لذا لا یجوز بیع النجس در کتاب فقیه نیامده، مقنعه هم نیامده. روشن شد؟ چون متن روایت هم می گوید.

عرض کردیم ما به احتمال بسیار بسیار قوی احتمال می دهیم روایت تحف العقول اصل داشته؛ چون تنها مصدر روایی که توش داریم لا یجوز بیع النجس، تحف العقول است. تحف العقول دارد لا یجوز بیع النجس. یکی دیگر و لا یجوز بیع الحرام و لا یجوز اخذ الاجرة علی الحرام. که این در تقسیم مرحوم صاحب مکاسب، مرحوم شیخ وفاقا لتقسیمی که در شرایع آمده. عرض کردیم ما قبل از شرایع این تقسیم را نداریم. ایشان انواع مکاسب محرمه را پنج تا کرده؛ چهارم ما تحریم معامله لکونه حراما فی نفسه. این یک عنوان قرار داده است. این هم در کتاب تحف العقول آمده، همین عنوان. و عرض کردیم بحث قانونی هم دارد. بیایم بگوئیم اگر یک شیئی حرام شد، قاعدا پول گرفتن در مقابلش حرام است. وقتی که شارع منع کرد، و توضیحانش چون گذشت چند بار دیگر تکرار نمی کنیم.

پس روشن شد مطلب چیست؟ مطلب این بود وقتی که آمدند بعد از رسول الله (ص) احکام را نگاه کردند، خیلی نقاط فراق در فقه دیدند. مثلا در روایت آمده که اگر نوح بالباطل کرد برای میت این حرام است. حالا اگر پول هم گرفت، مثلا شعری می خواند، آوازی

می خواند، عزاداری می کند برای این میت، پول هم گرفت. این پول گرفت، در روایت نبود. این پول می گرفت چه می شد؟ اجتهاد اسمش می شد، استنباط می شد. این را از قاعده درست می کردند. آن وقت این قاعده چه می شد؟ این قاعده این شد که کل حرام لا يجوز اخذ اجرة؛ اگر یک عمل را شارع حرام کرد، معنای حرام بودن عمل این است که نباید از انسان واقع بشود. آن وقت اگر شارع بگوید واقع شد و پولت درست است، معلوم می شود آن را اعتبار کرده دیگر. وقتی می گوید حرام است، یعنی لا اقل در وعاء اعتبار این عمل را نمی بیند. لا اقل این طور است، حداقلش این است، در وعاء اعتبار این عمل را نمی بیند. اما اگر بگوید پول گرفتی پولت درست است، معنایش این است که در وعاء اعتبار دیده، این در مقابل عمل پول در مقابل آن است.

پس خوب دقت بکنید. ما دو بحث داریم؛ یکی حرمت خود عمل، یکی کسب و پول گرفتن. این پول گرفتن به طور طبیعی مسئله متأخر بوده است؛ یعنی این مسئله تفریعی بوده است. آن وقت مسئله نیاچه به باطل یا نیاچه بر میت، در زمان رسول الله (ص) کاملاً متعارف بوده. البته امور متعارف دیگر بود، یکی گریه بوده، گریه کردن بوده، یکی اینکه انسان ناله بزند، مثلاً پیراهنش را پاره بکند، توی صورتش بزند، دست به صورتش بزند، به سرش بزند، و این جور چیزها. یکی هم تدریجاً قبل از اسلام بوده نه اینکه تدریجاً، افرادی اصلاً پول می گرفتند. چنانچه کنیز داشتند که این کنیزها را برای موسیقی و خوانندگی می بردند، این کنیزها را هم برای روضه خوانی می بردند. روضه خوانی به اصطلاح ما، یعنی تعزیه و عزاداری. برای هر میتی کنیزی می بردند، آنجا شروع می کرد مثلاً به اینکه اعلان عزاداری برای میت می کرد. و لذا در روایات ما و روایات اهل سنت، دو تا صوت تعبیر شده به صوتین فاجرین. یکی مال لهو است، یکی هم مال عزا، نوح. این دو تا، این چون متعارف بوده است. و یکی از منابع درآمد بوده است.

لذا بحث از اینجا مطرح شده؛ پس بحث نوح به باطل که مرحوم شیخ انصاری هم بالخصوص خیلی کم آوردند، یک بحث واقعی بوده، نه اینکه، یک بحثی بوده که در جامعه وجود داشته. هم به لحاظ حکم تکلیفی که آیا درست است یا باطل است؛ هم به لحاظ پولی که می گرفتند. یکی از منابع درآمد بوده اصلاً.

ما عرض کردیم در این تفکرات فرض کنید مارکسیست های خود نوشته های مارکس، مسئله بردگی را می اندازد در مرحله تولید. یکی از مراحل تولید در به اصطلاح مادیات تاریخی اش، مرحله بردگی یکی از آن مراحل است که در تولید. این مرحله در حالا شاید در غرب بوده، که بعد منتهی می شود به مرحله فتوئالی و بعد هم سرمایه داری. اما در دنیای اسلام به این حد نبوده است. یعنی این بردگی در دنیای اسلام، و لذا خود مارکسیست ها و انواع مختلفشان، این مرحله اینکه اسلام در تاریخ، از بردگی رفته به فتوئالی یا از بردگی نرفته، اختلاف کردند؛

چون بردگی در اسلام خوب دقت کنید، به لحاظ تاریخی، آن نقشی را که در اقتصاد در غرب دارد، ندارد. نقش بردگی در اسلام خیلی محدود است. در اقتصادش محدود است. یکی اینکه کارهای خانه را انجام بدهد. باغ دارد زمین دارد کشاورزی بکند. یکی اینکه در کنیزها بالخصوص خوانندگی می کرد یا در عروسی یا عزا دیگر. بالاخره برای یکی خوانندگی می کرد. اگر در عروسی خوانندگی می کرد پول می گرفت به عنوان لهو و لعب و در عزا هم به عنوان نیاخت بر باطل.

غرض این دقت بکنید، یکی از مشکلاتی که تفکرات مارکسیستی در این قسمت دنیای تاریخ مشکل دارد، در این مرحله بردگی آن طور نبوده که در نظام که تصور کرده باشد. خیلی محدود است درآمدش محدود است. البته کارهای دیگری هم بوده که با مراجعه به تاریخ روشن می شود.

بعد ایشان و اما کسب النائح؛ این اولین خود عمل، بعد هم درآمدش. اینها را جدا می کردند. یعنی خوب است در مباحث خودش، ما بین خود کسب و ما بین آن...

بعد ایشان می گوید که مقید بمفهوم ما دل علی جوازه اذا كان نياح بالحق؛ اگر کلام حق بگوید اشکال ندارد.

لكن هذه الروايات ظاهر في تقييد ما دل علی جواز كسب نائحه مطلقا ضعيفة السند؛ نعم يكفى في التقييد ما تقدم مرارا من ان حرمة العمل بنفسه يكفى من في حرمة الكسب؛ بله، در خصوص کسب نه در خصوص عمل، یکی دو تا روایت داریم که یک عنوان خاصی دارد. و آن اینکه پول می گیرد، پول را شرط نکنند. مثلا هر چه به او دادند. می گویند بعضی آقایان منبری شرط می کنند که از اول چقدر، این در باب نیاچه آمده که شرط نکنند، هر چه به او دادند بگیرد. روایت دارد لا تشارط و تقبل ما اعطى؛ لذا ایشان می فرماید نتیجه اش این می شود که هم حق باشد و هم هر چه پول دادند بگیرد.

بعد ایشان فیه انه تقدم فی البحث عن كسب الماشطة ان النهی عن الاجتهاد فی امثال هذا الصنایع و الامر بقبول ما يطعی صاحبها؛ این امر ان ما هو ارشاد الی ان الاشتراط فیها لا یناسب شؤون نوع الناس؛ چون مناسب نیست برای انسان بر سر جنازه میت برود بگوید آقا من می خوانم به شرط اینکه این قدر بدهید. کمتر بدهید مثلا نمی خوانم.

و ان المبذول لهؤلاء لا یقل عن اجرة؛ غالبا کسی که برای مرده اش یک پولی می دهد غالبا خوب می دهد.

لا یقل عن اجرة المثل و هذا لا ینافی جواز رد المبذول اذا كان اقل من اجرة المثل؛ مثلا می گوید آقا ما نگفتیم، شرط نکردیم، اما خیلی پول کم دادید، ما این را قبول نمی کنیم.

و علی هذا فلا دلالة فيها علی التقييد؛ البته این مطلب را ایشان اشاره کردند، اینجا هم گفتند، اما خیلی عجیب است از شأن استاد قدس الله. خب این معلوم است که وقتی امام (ع) می فرماید لا تقبل دارند تصرف شرعی می کنند. این که امثال فرض کنید در عرف، مناسبت نیست کسی برود سر قبر میت بگوید آقا این قدر به من بدهید می خوانم و الا نمی خوانم. راست است این مثلا خیلی متعارف شاید نباشد. اما اینکه امام (ع) می خواهند بفرمایند کاری به امر اجتماعی عرفی ندارند که. شأن اولیه ائمه علیهم السلام بیان احکام است.

چون عرض کردم مسئله کسب در آن نبوده، به این معنا. می آید سوال می کند حالا پول، حالا یکی بحث خودش یکی پولی که می دهد. امام (ع) می فرماید به شرط اینکه شرط نکند، در دوسه تا شغل دیگر هم هست. حجام هم همین طور است. ماشطه هم همین طور است.

س: موارد زیادی داشتیم ائمه علیهم السلام تقریب امور اجتماعی می کردند

ج: دلیل می خواهد. خلاف اصل اولی است.

س: خیلی موارد، لا تتقض الیقین بالشک

ج: امر عرفی هست

س: تقریب امور ۲۱:۵۴

ج: خب این تقریب کردند، اگر به همان مقداری که عند العقلاست که امر ظاهری نیست. اگر ظاهر باشد که استصحاب باشد تصرف کرده.

علی ای حال به ذهن بنده این است که اگر این روایت را قبول کردیم این نکته، نکته شرعی است. مگر اینکه دلیل قائل بشویم که امام (ع)

به امر عرفی صحبت کردند. به همین متعارفات عرفی و سنن عرفی

س: خلاف ظاهر هم که نیست

ج: بله آقا

س: شک از ظهور می اندازد دیگر نمی اندازد؟

ج: بله چرا

س: یعنی همین قدر که ما شک کنیم این دیگر ظهور منعقد نمی شود بر روایت که بخواهیم بر آن حکم کنیم.

ج: چرا؟ به عکس اولی آن است خلافتش در این است.

علی ای حال مطلبی را که ایشان فرمودند روشن نیست. بعد حالا ایشان می فرماید هذا كله مع الاغضاء عن اسانيد الروايات والا فن جميعها ضعيف السند غير ما هو ظاهر في جواز النباح علی وجه الاطلاق؛ این درست است. و ما هو ظاهر فی الکراهه و ما ظاهر فی جواز کسب النائحہ اذا لم تشارط؛ به اصطلاح شرط نکند.

و اذن فتبقى هذه الروايات سليمة عن المعارض؛ البته روایت عدم شرط هم حمل کردند بر معنای عرفی که آن هم نتیجه درستی ندارد.

این راجع به این مسئله و تصدی ای که مرحوم استاد یا مرحوم شیخ که خواندیم دیگر ملخصش را خواندیم برای اینکه روشن بشود.

عرض کردم این مسئله نباحه بر میت امر متعارفی بوده، حتی در روایات ما آمده که ام سلمه است ظاهراً. یکی از این عشیره شان فوت می کند. از پیغمبر (ص) اجازه می گیرد که برایش نوحه سرایی بکند. در روایات ما دارد که بلند شده بود، موهایش را ول کرده بود، بعد شروع کرد به نوحه خواندن. ابکی الولید بن المغیره الی آخره...

علی ای حال این می گویند این قدر بوده که حتی از مثل ام سلمه نقل شده. در این کتاب المغنی این چاپی که به اصطلاح ده جلدی در حاشیه اش کتاب شرح کبیر چاپ شده، ایشان در جلد ۲، صفحه ۴۱۰ وارد این شده؛ چون ایام فاطمیه هم هست، قصه حضرت زهرا (س) را هم آورده تصادفاً ایشان. که انها قالت و روی عن فاطمه رضی الله عنها به تعبیر ایشان، انها قالت یا ابتما من ربه ما ادنی، حالت به اصطلاح شعر نوحه ای مثلاً. یا ابتما الی جبرئیل عنها، یا ابتما ۲۲:۲۴ این را از حضرت زهرا (س) نقل می کند. این شعر را هم نقل می کند که حضرت امیر المومنین (ع) حضرت زهرا (س)، یک مقداری از خاک پیغمبر (ص) را گرفتند. ثم قالت ما ذا علی من شم تربة احمد؛ این شعر را هم اینجا می آورد. در همین جلد ۲ مغنی صفحه ۴۱۱.

س: من شم

ج: معروف پیش ما من شم است اما اینها مشتم نوشتند. مشتم تربة احمد. ان لا يشم مدى الزمان غوالیا؛ شم يشم. صبت علی مصیبة

لو انها صبت علی الايام؛ اینجا ادن دارد. معروف پیش ما صرن لیالیا است.

غرضم حالا من این را خواندم می خواهم بگویم که این مسئله، یک مسئله جاری بوده است به شؤون مختلفش. البته مرحوم شیخ در اینجا مسئله نوح را آورده، لکن گریه بوده، لطم بوده، روی صورت زدن بوده، ۲۵:۲۱، یکی نبوده، ایشان فقط یکی را آورده است که نوحه خوانی باشد. مطالبی که بوده بیش از این بوده است. و بلکه بالاتر از این در ذیل آیه مبارکه ای که دارد در قرآن کریم که نساء آمدند برای، آیه مبارکه چیست در، نساء یبایع، در نساء دارد لا یسرقن و لا یزنین یکی از آن چیزهایی که در خود موارد خود این آیه مبارکه دارد، در خود این آیه ای که در باب بیعت نساء دارد، یکی این است.

س: ۲۶:۰۷

ج: نه اجازه بدهید، من می خواهم چون متن روایت را بخوانم تا چیز نشود.

س: و لا یعصینک فی معروف

ج: و لا یعصینک بله، این آیه، حالا من دنبال عبارت این هستم که پیدایش بکنم کجا آورده.

س: در مورد فاطمه زهرا (س) است.

ج: می گویم، هان، و ظاهر الاخبار تدل علی تحریم النوح لان النبی نهی عنها فی حدیث الجابر لقول الله تعالی و لا یعصینک فی معروف قال احمد هو النوح؛ من اول خیال کردم روایت، چون تند تند خوانده بودم، قال احمد مراد ابن حنبل است. احمد بن حنبل هو النوح. در معروف. ایش نشان می دهد که این نوحه اصلا معروف بوده، متعارف بوده در آن زمان.

پس این مسئله نوح به باطل که مرحوم شیخ آوردند معلوم می شود یک اصل، اصل تاریخی بسیار شدیدی دارد. و معلوم می شود که یک اصل آیه ای هم شاید داشته باشد. حالا قبولش مشکل است، و لا یعصینک فی معروف.

عرض کنم که البته در میان اهل سنت عرض کردم اشاره کردم چند جور بحث بوده؛ یکی از بحث هایی که بین خود صحابه انجام شد و به قول معروف ما خیلی جنجال برانگیز بود، یک حدیثی بود که عمر خوانده شد، می خوانده. این در صفحه ۴۰۲: ۲۷:۳۰ بخوانیم بعد برگردیم به ما نحن فیه. و قد صح عن النبی (ص) انه قال ان المیت یعذب فی قبره بما یناحا علیه؛ اگر شما نوحه بخوانید آن میت عذابش زیاد می شود. و فی لفظ ان المیت لیعذب بیکاء اهله علیه و روی ذلک عن عمر و ابنه و المغیره، یعنی مغیره بن به اصطلاح شعبه خبیث. و هی احادیث متفق علیها؛ یعنی هم در صحیح بخاری هست و هم در صحیح مسلم هست. و اختلف اهل العلم فی معناها؛ البته این

در نوحه است این ما نحن فیه است. یکی اش هم و یعذب بیکاء اهلہ علیہ؛ گریه، یکی گریه است و یکی نوح است. نوحش مربوط به ما است. گریه اش که، یعنی مربوط به ما در بحثی که مرحوم شیخ انصاری آورده است.

فحملها قوم علی ظواهرها و قالوا یتصرف فی خلقه بما شاء؛ این حالا چه ربطی دارد، بالای قبر نشستند گریه می کنند، آن میت بدبخت عذاب بشود. لذا این راه را رفتند که خدا دلش هر کار می خواهد بکند دیگر حالا بالاخره. گفت که گنه کرد در بلخ آهنگری به شوشتر زدند گردن مسگری؛ بالاخره حالا آنها نشستند آن بالا دارند گریه می کنند، این بدبخت مرده را خدا عذاب بدهد. این حرف هایی که اشاعره می زنند.

و قالوا یتصرف فی خلقه بما شاء، معلوم شد مرادش این چیز، دیگر دست خداست دیگر. حالا یکی دیگر گریه می کند و یکی دیگر عذاب می شود.

و اید من ذلک، بله، بما روی ابو موسی، اینها را گاهی می خوانم به خاطر نکات دیگری است. عن رسول الله (ص) قال ما من میت یموت فیقوم باکیهم، البته اینجا بکاء دارد، فیقول واجبله؛ این جزو الفاظ متعارفی بوده که در آن زمان برای نیاچه به کار می بردند. واجبله، یعنی کسی که مثل کوه بود. واسنداه و نحو ذلک؛ یک مقدار دیگر هم آورده. غرض یکی از الفاظی بود که این کنیزک ها که می خواستند این کار، یا زنان عادی حالا لازم نیست کنیزک باشند، بله اینها که می خواستند نوحه بخوانند بر میت اینجوری. خود آن خنثی که شاعر معروفی است برادری به نام صخر دارد که مرد یا کشته شد در جنگ، قصائد بسیار واقعا من عیون قصائد عرب است. درباره به اصطلاح عزای برادرش، همین شعر معروف، ان صخرا ۵۷: ۲۹ کانه علم فی رأسه نار. علی ای حال البته سنی ها چیزهای دیگر هم نوشتند، باورش مشکل است که می آمده نزد پیغمبر (ص) می خوانده و پیغمبر (ص) خیلی خوشحال می شود.

علی ای حال فیقوم دیگر آن را نقل نمی کنیم. باکیهم فیقول واجبله، واسنداه، و نحو ذلک الا وکل الله به ملکین؛ خدا دو تا ملک را به جان آن مرده می اندازد. حالا آن بدبخت بالای قبرش دارند ناله می کنند، وکل الله به ملکین یلهزانه؛ مثلا به پهلویش می زنند، لگد می زنند. اهكذا کنت؛ تو این طور بودی که اینها می گویند؟ واجبله.

علی ای حال قال ترمذی هذا حدیث حسن. خب این وجه اول که این درست است قبولش می کنیم.

و روی نعمان بن بشیر، یک وقتی هم متعرض احوالش شدیم. قال اقوی علی عبدالرحمن بن رواه. در بحث غنا و حدی اسم این شخص را هم بردیم. این هم حدی خوان خوبی بود و هم مهندس راه و ساختمان به قول امروزی ما. این که رفت زمین عراق را اندازه گرفت،

یعنی از حدود بصره و ابو الخصیب تا حدود بالای بغداد و این مثلا قسمت هایی که قابل زراعت بوده، همه را دفتر کردند مرتب کردند. قسمت هایی که به صورت مرداب بوده و بلندی و پستی بوده اینها را خارج کردند. این در دفتری که برای خراج عراق قرار دادند سی و شش میلیون جریب به اصطلاح آن روز. این کار این است. مرد فوق العاده ای است در هر دو مورد. با شتر بروند تمام این عراق را اندازه گیری کنند خیلی مهم است. آدم با شتر با زراع و شتر خیلی...

علی ای حال خراس بسیار قوی ای هم هست. این همین بود که فرستادنش پیغمبر (ص) برای خیبر، بنا شد نصف بکند. خیلی مهم است مثلا این درخت ها را نگاه می کرد، بعد مثلا می گفت این چهل تا درخت با آن شصت تا درخت بارشان یکی می شود، درخت خرما. خودش هم اول گفت، گفت که من از عند احب خلق الله الی الله آمدم و به شما که ابغض خلق الله هستید. می گفتند خب تو عدالت نمی کنی دیگر، تو نظرت به رسول الله (ص) احب و نظرت به ما ابغض خلق الله. گفت نه، من عدالت را مراعات می کنم. و همین کار را هم کرد.

علی ای حال فجعلت اخته تبکی و تقول واجبله فقال حین افاق؛ وقتی عبدالله به هوش آمد، ما قلت لی شیء الا قیل لی انت کذلک، حالا خوب اسم ملکین نبرده. فلما مات لم تبک علیه؛ تا زنده بود، یعنی حالت غش داشت، گریه می کرد، گفت دیگر گریه نکنید. اخرجه بخاری. این وجه اول. این که عرض کردم بین صحابه یک دعوایی درست کرد این بود.

و اخرج و انکرت عایشه، در مقابل این صحابه ای که از این حرف های نامربوط می زدند، عایشه ایستاد که نه آقا این دروغ است، یعنی چه ان المیت یعذب بیکاء اهله، چه ربطی دارد آن اهلش بالای قبر نشستند دارند ناله می کنند، این در داخل قبر مثلا عذاب ببیند. و انکرت عائشه حملها علی ظاهرها؛ گفت این معقول نیست، این مخالف با آیه است؛ لا تزروا وازرة وازر اخری؛ حالا آنها گریه می کنند این چه گناه دارد بدبخت در قبر عذاب بشود.

و وافقها ابن عباس، قال ابن عباس ذکرک ذلک لعایشه، گفتم عمر این جور نقل کرده. فقالت یرحم الله عمر ما حدث رسول الله (ص)؛ پیغمبر (ص) چنین چیزی نفرموده، ان الله لیعذب المومن بیکاء اهله، این آخر معنا ندارد که.

ولکن رسول الله (ص) قال ان الله لیزید الکافر عذابا بیکاء اهله علیه؛ این هم نیست. حالا ایشان این متن را نقل کرده. متن دیگر دارد. و قالت حسبکم قرآن، شما به شواهد قرآن برگردید، ولا تزروا وازرة وازر اخری؛ این معنا را ندارد. البته جور دیگری هم نقل شده، حالا نمی دانم چرا اینجا این را نقل کرده. معروف از عایشه این است که عایشه گفت نه پیغمبر (ص) این را نفرمود. پیغمبر (ص) روزی رد

می شدند، سر قبر شخصی گریه می کردند. پیغمبر (ص) فرمود ان هولاء يبكون عليه و انه لمعذب في قبره؛ چون کافر بود، یعنی می خواست به عکس بگوید، گریه او به درد اینها نمی خورد. او عذابش را دارد. حالا اینها بالای قبر هر چه می خواهند گریه بکنند، هر چه می خواهند ناله کنند. روشن شد؟ این درست تر است. دقت می کنید؟ عایشه می گفت پیغمبر (ص) فرمود ان الميت ليعذب ببكاء اهله عليه. پیغمبر (ص) فرمود ان هولاء يبكون عليه و هو معذب في قبره، این کافر بود. این گریه ها به درد او نمی خورد. او به عذاب خودش است. نه اینکه این گریه اینها سبب عذاب اوست نه ان الميت ليعذب. نمی دانم چرا این را اینجا نیاورده.

بعد دارد و ذکر ابن عباس، یک چیزی حالا اینجا والله اضحک و ابکی، نمی دانم حالا مرادش چیست. و ذکر ذلک ابن عباس لابن عمر، وقتی گفت لابن عمر یعنی ابن عمر حدیث را نقل کرد ابن عباس گفت بابا عایشه این طور گفته. حین روی حدیثه ابن عمر حدیثش را نقل کرد، فما قال شیء. بله، این ابن عمر چیزی جواب نداد.

و حمله قوم علی من کان النوح بسبب و لم ۳۵:۳۰ اهله؛ آن خودش سبب باشد. لقول الله تعالى فو انفسکم و اهلیکم نارا و قول النبی کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیة؛ بعد یک مقدار شعر آورده که این معلوم می شود که این گریه کردن در آن زمان و نوحه امر متعارفی بوده است.

س: حاج آقا ببخشید گریه که دائما تلازم با نوح ندارد

ج: بله نه، عرض کردم چند تا عنوان است. الان هم عرض کردم. این راجع به این قسمتی که ما الان متعرض شدیم.

اما ایشان در شرحی که دارد، این راجع به آن دعوایی که بین صحابه شد. و در صفحه ۴۱۰ متعرض خود اصل مسئله شده در عناوین مختلفش. یکی بکاء است، گریه. ایشان می گوید اما البكاء بمجرده فلا یکره فی حال و قال الشافعی ۳۶:۲۲ ان تخرج الروح و یکره بعد ذلک؛ بعد روایاتی را می آورد که آنها. بعد روایتی می آورد، البته این روایت مختلف است. اینجا دیگر حالا شاید عمدا نقل نکردند، متعدد است. قال شهدنا بنت رسول الله (ص)؛ مراد از این بنت رسول الله (ص) یا رقیه است یا ام کلثوم است. این که قصه از او نقل شده. و رسول الله صلوات الله و سلامه علیه و علی اهل بینه جالس علی القبر فرأیت عینیه تدمعان، دو چشم پیغمبر (ص) گریه می کرد. و قبل النبی (ص) عثمان بن ۳۷:۰۵ و هو میت؛ آن هم گذاشته بوده. و رفع رأسه و عیناه تحرقان؛ یعنی اشک می آمد. و قال انس؛ بعد آن حالا این غرض می خواهد بگوید که اصل گریه اشکال ندارد. بعد قضایایی نقل می کند، بله، و جریاناتی که حالا چه کسی مثلا گریه کرده، چه کسی این طور بوده.

یکی از روایاتی که خیلی مهم است و عنه علیه السلام انه یعنی رسول الله صلوات الله و سلامه علیه و علی اهل بیت، دخل علی ابنه ابراهیم و هو یجود بنفسه، در لحظات آخر زندگی، فجعلت عینها رسول الله (ص) تدر فان، اشک می ریخت، فقال عبد الرحمن بن عوف، بعضی ها هم واقعا چقدر شقی بودند. و ۳۸: ۰۶ چرا گریه می کنی؟ خب بچه اش دارد می میرد حالا هجده ماهه هم بوده. فقال یابن عوف انها رحمة ثم اتبعها بالآخری فقال ان العین تدمع، از عبارات معروف جوامع الکلم رسول الله (ص) ان العین تدمع و القلب یحزن و لا نقول الا ما یرضی ربنا؛ خیلی از تعابیر معروف است. و انا بفراقه ابراهیم لمحزونون متفق علیه؛ یعنی بخاری و مسلم. الی آخره. حالا این.

و یک روایت دیگر دارد که جابر گریه کرد فقال له عبد الرحمن بن عوف، خیلی این آنجا هم هست همین شخص. اتبکی، چرا گریه می کنی؟ اولم تکن نهیت عن البكاء، پیغمبر (ص) نهی نکردند. قال لا ولكن نهیت عن صوتین احمقین فاجیرن؛ آن که عرض کردم من صوتین احمقین فاجیرن در روایات ما هم آمده. یعنی این کنیزک ها را یا برای عزاداری یا برای عروسی می بردند برای خواندن. صوت عند المصیبه و خمش وجوه، خوب دقت بکنید. یکی به اصطلاح نیاچه و به اصطلاح آن مصیبت خواندن؛ یکی خمش وجوه، دست به صورت زدن، یکی شق جیوب، گریبان را پاره کردن، و رمة شیطان، رمنه شیطان اصطلاحا صوتی که مال لهو و لعب و موسیقی و اینهایی که الان متعارف شده.

قال الترمذی هذا حدیث حسن و هذا يدل علی انه لم ینهه المطلق البكاء و انما نهی عنه موصوفا بهذه الصفات؛ الی آخره.

این پس یک بحثی که شده خصوص گریه در آن نیامده اما در آن که به اصطلاح به تعبیر ایشان که در ما آمده عنوان نوح به حق و نوح به باطل. آن نوح باطل به اصطلاح و کارهای دیگر.

بعد ایشان می گوید که فصل، باز در باب میت یک مقدارش چیز است، به اصطلاح مستحب است. و الممدح فهو تعداد محاسن الميت؛ آن مستحب است مثلا این طور بشود. و النیاچه، و خمش وجوه و شق جیوب و ضرب خدود و فقال هو مکروه و نقل ۴۰: ۴۵ کلاما فی احتمال اباحه النوح، هان ببخشید ندبه، من اشتباه خواندم، و اما الندب را اشتباه خواندم. و اما ندبه کردن، یعنی برای میت محاسنش را گفتن، و اما الندب بله، فقال بعض اصحابنا فلان، و اباحه النوح و الندب، ندب یعنی ندبه خواندن. نیاچه و ندبه اینها اباحه داشته. اخطار ابو الخلد؛ خلاد از بزرگان حنبله است. ۳۱۰ وفاتش است. الی آخره. بعد روایت حضرت زهرا (س) را می آورد. و باز روایتی که دارد که لعن رسول الله (ص) النائح و المستمع؛ این را ما الان نداریم.

و قالت ام عطیه اخذ علینا رسول الله (ص) عند البیعه ان لا ندوح؛ این هم ما الان در روایات ما نیامده است.

و متفق علیه و عن ابی موسی عن النبی (ص) قال لیس منا من ضرب الخدود و شق الجیوب و دعا بدعوی الجاهلیه؛ متفق علیه. الی آخره.

پس این معلوم شد که اجمالا این مطلبی را که در جاهلیت بوده و این کارهایی که بوده، یک مقدارش را اجمالا رسول الله (ص) جلویش را گرفته است. این اجمالا در می آید اصل مطلب.

حالا به مقدار اینکه از این روایاتی هم که الان اینجا خواندیم، اگر دقت بکنید، آنچه که ما در اینجا خواندیم، برگشتش به مسئله خود عمل بود. به آنچه که الان سنی ها اینجا نوشتند، در این کتاب ها آمده کلا خواندیم، حالا بعضی را هم نخواندیم. کلا ناظر به مسئله عمل بود.

اخذ اجرت را اینجا نداشت. و لذا عرض کردیم مسئله اخذ اجرت در روایات در حقیقت بعد آمده است.

این راجع به این مقداری که اجمالا آمد و انصافا هم خودشان هم معلوم شد یک مقداری ابهام دارند. و عناوین هم روشن شد؛ یعنی عناوینی که ما داریم روشن شد.

در کتاب ما الان البته این مسئله آمده لکن بیشتر در ذیل مکاسب آوردند. من روایاتش را از کتاب جامع الاحادیث جلد ۲۲، که در باب بیع و اینهاست، ابواب ما یکتسب در باب تجارت، باب ۴۸، ابواب ما یکتسب، عرض کردم در کتاب وسائل باب ۱۷ ابواب ما یکتسب است.

آن وقت فقیه، و سئل عن اجر النائح فقال لا بأس به قد نیح علی رسول الله (ص)؛ اینجا اول آورده مسئله اینکه اجر نائح مطلقا اشکال ندارد.

خوب دقت بکنید. نکته البته این روایت در کتاب فقیه فعلا آمده مرسل است و دقیقا نمی دانیم از کدام امام است. لکن خوب دقت بکنید، اینجا سوال از فعل نیست، سوال از پول است. از اجرت است از کسب است. لکن طبق همان قاعده ای که عرض کردم گفته شده چون بر رسول الله (ص) نوحه خوانده شد، نیح علی رسول الله (ص). این قد نیح علی رسول الله (ص) اثبات جواز عمل می کند. آن وقت طبق آن قاعده ملازمه اگر عمل جایز بود اخذ اجرت هم جایز است. سئله عن اجر النائح، از این راه وارد شده.

پس معنایش این است که اگر جایی نائحه و نوح باطل بود، حرام بود، اخذ اجرت هم باطل است. درست نیست. اگر جایی نوح جایز بود، اخذ اجرت هم جایز است. این دو تا را این جوری با ربط.

و در کتاب البته در کتاب فقیه هم در جلد یک دارد هم جلد سه دارد. در کتاب فقیه در جلد، بعد از این خبر باز هم دارد در شماره ۴ اینجا آمده. روی عن الصادق (ع) قال لا بأس بكسب النائحه اذا قالت صدقا؛ به شرط اینکه درست باشد، دروغ نگوید. یعنی پول را به ازای دروغ نگیرد. این هم الان سند روشنی ندارد. نه آن اول ایشان سند روشنی دارد نه دومی اش.

باز فرموده است و فی خبر آخر، البته از اینکه مصدر خبر نیاورده، معلوم می شود یک متنی در قم وجود داشته. تستحله بضرب احدی یدیها علی الاخری. چون می گوید خب این دارد کمی شعر می خواند گریه می کند این پول به ازای چه کاری می گیرد؟ آخر چون وقتی می خواستند نوحه بخوانند، هست که دست می زدند یا دست روی هم می زدند حالت گریه کردن و نوحه خوانی و به اصطلاح ما روضه خوانی، این پول را به خاطر این کار. هستند بعضی ها می گویند ما پول می گیریم به خاطر اینکه بالا منبر می رویم، به خاطر آن نه به اینکه به خاطر بیان احکام. حالا تستحله بضرب احدی یدیها علی الاخری. این هم بوده که مبرر اخذ این پول این بوده است.

انصافا خیلی مشکل است قبول این حرفها. فعلا سندش مشکل دارد.

این روایت تستحله تا جایی که ما می دانیم، حالا و العلم عند الله، احتمال دارد در کتاب ابن ابی عمیر بوده.

شماره ۵، مرحوم شیخ کلینی عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر که عرض کردم، کتاب ایشان احتمالا باشد. عن الحسن بن عطیه، توثیق شده، عن عذافر توثیق واضحی ندارد. شاید هم اجمالا بد نباشد. قال سمعت ابا عبد الله (ع) و قد سئل عن کسب اللنائحه قال تستحله بضرب احدی یدیها علی الاخری؛ فعلا قبولش مشکل است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین